



خیلواکی

استقلال

www.esteqaal.net

محمدغفار دولتزی

چهارشنبه ۱۹ اگست ۲۰۲۶

نقدی بر مضمون آقای ارسلا

مقدمه: ضرورت روشن سازی حقیقت در برابر روایت های مغشوش

در روزگاری که تاریخ سیاسی افغانستان بار دیگر در معرض روایت های شتاب زده، برداشت های مغشوش و تحلیل های بی سند قرار گرفته است، مسئولیت هر قلمی که به نام حقیقت می نویسد سنگین تر از همیشه است. نسل جوان امروز، که آینده کشور بر دوش اوست، نیازمند شناخت دقیق و بی طرفانه گذشته سیاسی ماست؛ گذشته ای که اگر با جفنگ پرانی های غیرمستند، برچسب سازی های احساسی و دوگانه سازی های جعلی آلوده شود، مسیر آینده را نیز به کج راه می برد. مضمون آقای ارسلا، باوجود ادعای تحلیل تاریخی، در بخش های مهم دچار تناقض، ساده سازی و برداشت های نادقیق است؛ خاصاً در مورد نقش ظاهرشاه، قانون اساسی ۱۳۴۳، مسئله احزاب سیاسی، و جایگاه خاندان سلطنتی. این گونه روایت ها اگر بی پاسخ بمانند، ذهن جوانان را از مسیر حقیقت دور می سازند و تصویری وارونه از رجال سیاسی افغانستان ارائه می کنند. در همان آغاز نوشته، نویسنده جمله ای می آورد که ماهیت خطابی و جهت دهنده متن را آشکار می سازد:

«این مقاله برای بت پرستان ظاهر شاه، شهید داود خان و شهید میوندوال نیست.»

این جمله نه تحلیل است و نه مقدمه علمی؛ بلکه یک برچسب سازی احساسی است که هدف آن بستن راه نقد و قرارداد خواننده در یک دوگانگی جعلی می باشد. نویسنده با استفاده از اصطلاح «بت پرست» می کوشد هر خواننده ای را که از هرکدام این سه شخصیت دفاع کند، در دسته افراطی ها قرار دهد. این روش، نه بر سند استوار است و نه بر منطق؛ بلکه یک تکنیک تبلیغاتی برای جهت دهی ذهنی نسل جوان است. چنین قالب بندی احساسی، بحث تاریخی را از مسیر حقیقت دور می سازد و آن را به میدان جنگ روانی بدل می کند.

هدف این نقد، حمله به شخص نیست؛ هدف روشن ساختن واقعیات بر بنیاد حقایق تاریخی است. می‌خواهم نشان دهم که تاریخ را باید با سند، منطق و دقت خواند — نه با احساسات، پیش فرض‌ها و درافشانی‌های مغشوش. این نقد تلاشی است برای بازگرداندن بحث به مسیر درست: مسیر حقیقت، نه خیال پردازی سیاسی؛ مسیر تحلیل، نه تبلیغ؛ مسیر روشنی، نه کج راه برای نسل جوان.

۲ برچسب سازی و ساختن دشمن خیالی

جمله «بت پرستان ظاهر شاه، داود خان و میوندوال» یک تکنیک کلاسیک تبلیغاتی است. نویسنده با این جمله:

- مخالفان را «افراطی» معرفی می‌کند
 - نقد علمی را به «بت پرستی» تقلیل می‌دهد
 - فضای بحث را احساسی می‌سازد
 - و خود را در جایگاه «افشاگر حقیقت» قرار می‌دهد
- این روش، نه علمی است و نه اخلاقی؛ بلکه تلاشی است برای کنترل ذهن خواننده و جلوگیری از نقد آزاد.

۳ (تناقضات بنیادی در روایت نویسنده درباره ظاهر شاه

ادعای ارسال:

ظاهرشاه برای حفظ قدرت خاندان سلطنتی عمل می‌کرد.

واقعیت تاریخی:

قانون اساسی ۱۳۴۳ قدرت خاندان سلطنتی را از ریشه محدود کرد:

- دخالت خاندان در حکومت ممنوع شد
- صدراعظم باید از میان غیرخاندان انتخاب می‌شد
- پارلمان تقویت شد
- آزادی مطبوعات گسترش یافت

نخستین قربانی این اصلاحات داود خان بود. اگر ظاهر شاه واقعاً می‌خواست قدرت خاندان را حفظ کند، چرا داود خان را از سیاست کنار زد؟

این تناقض، یکی از بزرگ‌ترین لغزش‌های متن ارسال است.

۴ (مسئله احزاب سیاسی: حقیقت تاریخی در برابر ادعای نادرست

ادعای ارسال:

ظاهرشاه از قانونی ساختن احزاب خودداری کرد.

واقعیت:

ظاهرشاه احزاب را در قانون اساسی **قانونی ساخت**. حق تشکیل حزب در متن قانون آمده است.

اما تصویب « قانون اجرایی احزاب » به دلیل خشونت چپ ها و راست ها موکول شد:

- بستن مکاتب
 - حمله به شورای ملی
 - تعطیل پوهنتون کابل
 - تظاهرات خشونت آمیز
- ظاهرشاه احزاب را محدود نکرد؛ او **هرج و مرج سیاسی** را محدود کرد. این تفاوت را نویسندگان نادیده گرفته است.

۵ (داود خان: اصلاحگر قاطع یا قربانی ساختار سیاسی؟)

داود خان:

- اصلاح گر قاطع بود
 - اما قربانی قانون اساسی جدید شد
 - و از صحنه سیاسی کنار رفت
 - همین کنار رفتن او را به کودتای ۱۳۵۲ سوق داد
- نویسندگان این واقعیت را ساده سازی کرده و آن را در قالب یک روایت احساسی قرار داده است.

۶ (میوندوال: اصلاحات سیاسی و برخورد جریان های افراطی)

میوندوال تلاش کرد:

- فضای سیاسی را باز کند
 - رقابت سالم ایجاد کند
 - دولت را از رکود بیرون بکشد
- اما جریان های افراطی چپ و راست:
- اصلاحات او را تخریب کردند
 - فضای سیاسی را ملتهب ساختند
 - و دولت را بی ثبات کردند

نویسنده این پیچیدگی ها را نادیده گرفته و نقش میوندوال را در قالب یک روایت ساده بیان کرده است.

۷ (ساختار سیاسی دهه دموکراسی: مشکل از رجال بود یا از جامعه؟)

مشکل اصلی افغانستان در دهه دموکراسی:

- ضعف نهادهای دولتی
- نبود فرهنگ رقابت سیاسی
- رشد جریان‌های زیرزمینی
- نفوذپذیری اردو
- مطبوعات بی تجربه
- جامعه سیاسی ناپخته

این ها عوامل ساختاری بودند، نه اشتباهات فردی رجال سیاسی.

نویسنده این عوامل را نادیده گرفته و همه مسئولیت را بر دوش سه شخصیت انداخته است.

۸ (نقد روش شناسی نویسنده: مشکل در فهم تاریخ، نه در رجال سیاسی)

مشکل اصلی مضمون ارسال:

- استفاده از دوگانه های جعلی
- برچسب زدن احساسی
- نادیده گرفتن اسناد تاریخی
- تناقض گویی
- نبود انسجام تحلیلی
- ساده سازی وقایع پیچیده

این روش، تاریخ را تحریف می کند و نسل جوان را به کج راه می برد.

۹ (نتیجه گیری: ضرورت بازخوانی تاریخ بر اساس سند، نه احساسات)

تاریخ افغانستان را باید با:

- سند
- منطق
- دقت
- بی طرفی

• و مسئولیت ملی خواند.

روایت های مغشوش، برچسب سازی های احساسی و جفنگ پرانی های بی سند، نه تنها حقیقت را پنهان می کنند، بلکه نسل جوان را از مسیر درست دور می سازند.
این نقد تلاشی است برای بازگرداندن بحث به مسیر حقیقت؛ مسیر روشن گری، نه تبلیغ؛ مسیر تحلیل، نه احساسات؛ مسیر آگاهی، نه کج راه بری.
ادامه دارد...